

جستجوی حقایق تاریخی در داستان‌های ملی ایران

نوشته : دکتر ذبیح‌الله صفا

سرگذشت ملتی که از قرن‌ها پیش در سراسر راه حوادث بزرگ زیسته و پنجه در پنجه دشواریهای گوناگون در انداخته است ، مطلبی نیست که با چند مأخذ محدود به سامان رسد و آسان بدست آید . این سرگذشت پر حادثه را که مقرون بکوششهای مداوم در راه ایجاد و نشر نهضت‌های فکری و هنری بوده است باید از راه‌های مختلف تنظیم کرد و سئوالها و سنگ‌نوشته‌ها و کتابهای بزبانهای مختلف عالم از زبان‌های هندی و اورارتی و آشوری و ایلامی و عبری و یونانی و رومی و ارمنی گرفته تا زبانها و ادبیات معروف هزاره اخیر و تمام زبانها و لهجه‌هایی که از عهد زرتشت تا امروز در ایران رواج یافته است باید در تنظیم چنین تاریخ پر ما جرائی مورد استفاده قرار گیرد و از اکتفاء بیک دسته از آنها بدون منابع دیگر ، باید تا بتوان خود داری شود .

دشواری کار مخصوصاً هنگامی بیشتر بچشم می‌خورد که با دوره‌های بسیار کهن از چنین تاریخ پر دامنه‌ای مواجه باشیم و در همین جاست که اکتفاء بمنابع خاص ممکن است ما را بر سر دو راهی دشواری قرار دهد .

اختلاف بزرگی که میان دو روش تاریخ نویسی قدیم و جدید درباره ایران ملاحظه می کنیم از همین اکتفاء بیک دسته معین از منابع، ناشی شده است.

نامدتی در مغرب زمین تاریخ ایران از دوره حکومت **مادها** و در مشرق زمین از **هوشینگربه** (Haoshyangha) ملقب به **پردات** (Paradata) یعنی هوشنگ پیشداد آغاز می گشت و بدین ترتیب دوراه متباعد از یکدیگر پیدا می شد که سرانجام در ایام مقارن با **حمله اسکندر مقدونی** بنحو مبهمی بهم می پیوست، و اکنون چند گاهی است که تاریخ نویسندگان ما با اکتفاء بمنابع غربی و مآخذی که از ملل قدیم آسیای غربی و شمال غربی موجود است تاریخ ایران را تقریباً از همانجا شروع می کنند که **هرودت** آغاز کرده و مطلقاً با اطلاعاتی که از مآخذ قدیم ایرانی بدست می آید اعتنا ندارند.

آیا واقعاً آنچه نیاکان ما در باره تاریخ اجداد خود نوشته اند باطل است و در برابر آنچه نویسندگان یونانی درباره ما گفته اند ارزش و اعتباری ندارد؟ بعقیده من چنین حکمی فاقد ارزش علمی است و مخصوصاً با اکتشافات چندسال اخیر باستان شناسان سازگاری ندارد.

این مطلب برای ما روشن است که مهاجرت اقوام آریائی بفلات ایران در یک زمان و یک راه انجام نگرفت و چند قرن از دو راه اصلی شمال شرقی و شمال غربی ادامه داشت. کار من در این نوشته بحث در کیفیت این مهاجرتها و بر شمردن قبایل مهاجر و یا تعیین تاریخ هر یک از آن مهاجرتها نیست. اما این نکته بر همه اهل تحقیق باید روشن باشد که سراسر این قوم مهاجر را که بتدریج تا حدود قرن چهاردهم پیش از میلاد بر روی فلات ایران مستقر شده اند میتوان بر دو دسته قبایل شرقی و قبایل غربی منقسم ساخت، همان تقسیمیه که عیناً در باره زبانها و لهجه های ایرانی متداولست و در ایقان علمی آن بحثی نیست. اقوام غربی آنهایی هستند که پیش از قرن چهاردهم قبل از میلاد از ممالک ماوراء دریای

مازندران بسرزمینهای جنوب قفقاز سرزیر شدند و اسامی دو قبیله از آنها در قرن نهم پیش از میلاد در کتیبه شلم نسر دوم «Shalmanassar. II» بصورت **آمادی** و **پارسوا** ملاحظه می کنیم. در این اوان قبیله پارسوا در شمال اراضی ماد نشین یعنی نزدیک اورمیه زندگی میکرد. ولی نمیدانیم که آیا این دو قوم همان جنگجویانی بوده اند که در حدود قرن چهاردهم قبل از میلاد در سرزمین میتانی نفوذ یافتند و چهار نام از اسامی خدایان آنان یعنی **میتر و رون و ایندرا و ناس تی** را در متون **هییتی بغازکوی Bogazkoi** ملاحظه میکنیم یا نه؟ ولی همین سند بر ما ثابت می کند که قسمت غربی فلات ایران پیش از قرن چهاردهم قبل از میلاد بوسیله قبایل ایرانی مسکون شده و رابطه این قبایل با اقوام آنسوی مرزهای غربی فلات ایران از حدود یکپنجاه و پانصد سال پیش از ولادت مسیح یعنی در حدود سه هزار و پانصدسال پیش، آغاز یافته است.

این اقوام دیرگاه بادولتهای **میتانی و هییتی و آشوری** و اهتال آنها در مبارزه بودند تا سرانجام بتشکیل دولت وسیع مادی از سال ۷۰۸ پیش از میلاد و تشکیل **شاهنشاهی هخامنشی** از سال ۵۵۰ پیش از میلاد توفیق یافتند و بر اثر تسلط بر تمام آسیای غربی رابطه آنها با اقوام یونانی آسیای صغیر آغاز شد و از همین راه داستان آنان در متون یونانی راه جست و تاریخ ایران بانام و نشان ایشان آغاز شد.

اما آنچه از آثار **هییتی** تا اثر **هرودت** و جانشینان یونانی وی بدست می آید فقط سرگذشتی است از کوششهای دسته غربی ایرانیان برای رهایی از تسلط بیگانگان و تشکیل دولت زرومند **مادی و پارسی** نه مربوط بهمه فلات ایران که تا قلب آسیا و فلات **پامیر و کوههای سلیمان** و سواحل دریای عمان امتداد دارد، و حتی بعقیده من دولتهای مادی و سپس هخامنشی جانشین و دنباله دولتهایی از ایران بودند که قبایل دیگر ایرانی دیر

گاهی پیش از آنان در نواحی شرقی فلات ایران ترتیب دادند و شمه‌یی از سرگذشت پادشاهان بزرگ آن دولت‌ها را در قطعات کهن **اوستا** ملاحظه می‌کنیم.

دسته شرقی ایرانیان مشتی از اقوام هندوایرانی هستند که بخشی از آنان مدت‌ها در سرزمین‌های قدیم واقع در آسیای مرکزی برجای ماندند و بخش دیگری از آنان از راهی که در فرگرد اول **وندیداد** ملاحظه می‌کنیم بتدریج از «**ائیرین و ئجه**» بجناب مغرب و جنوب غربی و جنوب روانه شدند و **سغد** و **مرو** و **بلخ** و **نسا** و **هرات** و **کابل و گرجستان** و **زرنگ** و دیگر نواحی مشرق را مسکون ساختند. این اقوام قبایل معروف **ائیری و نوئیری** و **سئیریم** و **داه و سک** و نظایر آنها را می‌شناسیم و از راه مآخذ ایرانی و غیر ایرانی از آنان اطلاعاتی در دست داریم.

از میان همین دسته‌هاست که **زرتشت پیامبر** سراینده **سنانها** در حدود قرن یازدهم یا اوائل قرن دهم قبل از میلاد ظهور کرد. اهمیت سیاسی این دسته در ایجاد حکومت‌های محلی شرقی و جنگ‌های متمادی آنها با دیگر مهاجمان **آریائی** و **سکائی** است که عوامل و مواد اسامی تاریخی داستانی و حماسه‌های ملی ایران از آنها نشأت گرفته است. این قبایل هم مانند قبایل غربی تشکیلات سیاسی و تاریخی داشتند منتهی قسمتی از تاریخ آنها غیر مکتوب و شاید کمی از آن مکتوب بود و بهمین جهت خیلی زود با عناصر داستانی مخلوط شد و هنگام تدوین صورتی در آمد که نشانی‌هایی از آن را در **یشتها** و **یسناها** می‌بینیم و قسمت مهم و مشروح آنها را اگر **چیترو دات نسک** و **سوتگور نسک** از کشاکش حوادث مصون می‌ماندند، می‌توانستیم در آنها ببینیم. اما این دسته از قبایل و سلاطین مشرق ایران بر اثر بدی مکان و خاصه در نتیجه آنکه میان آنان و ممالک واقع در آنسوی مرزهای غربی ایران بیابانهای وسیع مرکزی فلات ایران فاصله بوده با ملل

غربی مانند **بابلیان** و **آشوریان** و بعد از آنها با **یونانیان** خیلی دیر ارتباط یافتند و قدمت رابطه آنان با ملل مغرب بدرجه بی نبود که در منابع تاریخی آنان بعنوان اولین دسته‌های تشکیل دهنده سلطنت در ایران ذکر شوند. ولی این عدم اطلاع دلیلی برای انکار وجود تشکیلات و تمدن و پادشاهی خاصی در ایران شرقی پیش از دوره برخورد دسته غربی ایرانیان با ملل مغرب نمی‌شود و بنابراین نباید تاریخ پادشاهی را در ایران بدوره بی موقوف ساخت که قبایل غربی ایران در پایان قرن هشتم پیش از میلاد آغاز کرده‌اند بلکه باید آن را تا بعدی بالا برد که روایات ملی ایران و حتی روایات ملی و دینی هند و ایرانی‌ها را بدان راهبری می‌کند.

درست است که دوره رجال هند و ایرانی مانند **جمشید** و **فریدون** و **یسا** و **رجال** دیگری از قبیل **هوشنگ** و **تهمورث** و فرزندان فریدون و تقسیم جهان میان آنان پر است از اشارات داستانی، ولی حتی در این عناصر داستانی هم نفوذ حقایق تاریخی مشهود است و اگر بعضی از آنها جنبه اساطیری محض داشته باشد باید از آنها بعنوان ریشه مطالب تاریخی استفاده کرد. از راه تحقیق ثابت می‌شود که **پردات** لقب **هوشینگره** که ضمناً عنوان عمومی اولین دسته پادشاهان ایران شرقی شده جز همان **پاراداتس** (Paradates) عنوان نخستین **سلسله شاهان سکائی** یا مهم‌ترین سلسله شاهان آن قوم نیست که **هرودت** در کتاب چهارم بندهای پنجم تا هفتم بصورت **پارالاتس** (Paralatos) ذکر کرده و تأسیس آن را از قول **سکاهای جنوب روسیه** تا هزار سال پیش از **حمله داریوش** بر قبایل **سکا** (یعنی سال ۱۵۱۴ پیش از میلاد مسیح) بالا برده است. یکی از دو برادر **کولاکسایوس** مؤسس سلسله **پاراداتس**، **آریوخسایوس** است. **خسایوس** در این اسامی بمعنی شاه و **بخشای** (Xshaya) و **خشایینی** (Xshayathya) در زبانهای ایرانی از یک ریشه است و کلمه **آریو** (Arpo) یاد **آوراسم** **اوروپ** (Urupa) است که با لقب **تخم** (Taxma)

تشکیل کلمه **تخم اوروپ** (Taxma Urupa) یعنی تهمورث را می‌دهد .
 وجود بیم (Yima) پسر **ویونگمونت** (Vivanghwant) در اوستا بدرستی یادآور
 نام بیم (Yama) پسر **ویوسونت** (Vivaswant) در ادبیات **سانسکریت** و داستان
ثرئتون (Thraetaona) پسر **اثویه** در اوستا و جنگ او با اژدهای سه‌پوزه شش
 چشم (**دهاک**) همانست که در ادبیات **ودائی** بصورت **تری‌تمه** پسر **آپتمیه** (نظیر
 آبتین) و مبارزه او با اژدهای سه‌سر و شش چشم موسوم به **داس** ملاحظه می‌شود.
 داستان تقسیم جهان میان سه‌پسر **فریدون** که دارای سه‌اسم مأخوذ از نام
 سه قبیله از قبایل هند و ایرانی است، عیناً با داستان تقسیم جهان میان سه‌پسر
کولاکسایوس سکاکی شباهت دارد و نشان از آگاهی مبهم هند و ایرانیان قدیم
 نسبت بدنیای اطراف خود میدهد. در این داستان **ارچ** و **تورچ** و سرم اسم‌های
 هستند که از نام‌های **اثریری** ساکنان **اثریرین** و **توئیری** ساکنان **توئیرین** و **سئیریم**
 ساکنان **سئیریه‌مین** یعنی همان سوروماتهای تاریخ هرودوت مأخوذ شده‌اند و
 داستان جنگ‌های خونین آنان یادآور کشمکش‌هایی است که این سه قوم بر رگ‌هند
 و ایرانی مدتها بر سر تملک نواحی شرقی با هم داشتند .

وقتی بدوره کیانیان در اوستا و تاریخ داستانی ایران برسیم وصفی روشن‌تر
 در برابر خود می‌یابیم . کوشش‌هایی که برخی از محققان در ایجاد وحدت میان کیان
 و هخامنشیان کرده‌اند قابل قبول نیست و در حقیقت مبتنی است بر پذیرفتن
 این اندیشه که **زرتشت** در قرن ششم میلادی میزیسته و معاصر **ویشتاسب** پدر
داریوش بوده است و حال آنکه قرائن موجود در **گاتاه‌ها** و امارات دیگری که
 از قطعات کهن اوستای موجود برمی‌آید ما را بنظر **خسانتوس لودیائی**
 (Xsantos de Lydie) نزدیک می‌کند که می‌گفت زرتشت ششصد سال پیش از
 عهد **خسایارشا** می‌زیست یعنی در حدود اواخر قرن یازدهم قبل از میلاد، و
 نیز باین نکته می‌کشاند که منشأ و مولد و محل دعوت زرتشت در مشرق ایران

بوده است نه در ولایت **ماد بزرگ** یا **کوچک** .

تردید می‌کند که ممکن است بر بعضی محققان در باره وجود زرتشت دست دهد
 از قبیل همان تردیدهای نیست که شکاکان در باره وجود مسیح کرده‌اند . بهر حال
 آنکسی که **گاتاه‌ها** را با آن زبان کهنه در یک دوران کهن سرود و بر جای گذاشت
 همانست که در این سطور مورد توجه ماست و اوست که در اواخر قرن یازدهم
 قبل از میلاد می‌زیست و پیادشاه معاصر و حامی خود **ویشتاسب در گاتاه‌ها** خطاب
 کرد و با اوسخن گفت و از خاندان او و خود در آن سرودها نام برد .

از جانی دیگر میدانیم که در فهرست پادشاهانی که در اوستا با عنوان
کوی یعنی شاه آمدند **ویشتاسب** آخرین آنانست . ترتیب لفظی و معنوی این
کویان غالباً بنحویست که میتوان پذیرفت این دسته از امرای مقتدر مترقی
 ایران ، که بعد از دوره مهاجرت آریائیان بایران شرقی میزیسته و گاه حدود
 تسلط خود را از **ری تادره** **سند** می‌کشانیده، و مرتباً با قبایل آریائی مهاجم بنام توئیری
 و سایر قبایل در نبرد بوده‌اند از **کوی کوات** تا **کوی ویشتاسب** با ترتیبی که در ماخذ
 دوره **ساسانی** و در **خداینامه** و **سیرالملوک** و **شاهنامه‌ها** بنحو ناقصی نشان
 داده شده است، بنوبت قدرت یافته و بر بعضی یا همه نواحی مشرق ایران حکومت
 کرده‌اند و اگر پایان دوره آنان را در اوستا مصادف با عهد ظهور زرتشت یعنی
 اواخر قرن یازدهم قبل از میلاد بدانیم باید دوره فرمانروائی آنان از حدود سیزده
 قرن قبل از میلاد مسیح آغاز شده باشد، و اگر چنین است ایرانیان شرقی هم
 مانند ایرانیان غربی تا چند گاه پس از مهاجرت بغلات ایران هنوز تشکیلات
 حکومتی درست نداشته و حکومت واحدی بوجود نیآورده بودند تا بر ناحیه
 نسیه بزرگ و عشایر نسیه متعدد فرمانروائی داشته باشند .

البته سرگذشت کویان در قطعات قدیم اوستا غیر از آنست که در متون
 متأخرتر و خاصه در متنهای دوره ساسانی و متون عربی و فارسی دوره اسلامی

می بینیم . درین منابع اخیر برای **کویان** مذکور در **اوستا** نظم تاریخی بیشتری ایجاد کرده و داستانهای متعددی را در شرح سلطنت آنان وارد ساخته و بهمین سبب گاه مجبور شده اند بدانان عمر خارق العاده یی بدهند . از طرفی دیگر بسیاری از حوادث و شخصیت های عهد اشکانی از قبیل خاندان گودرزی و کشمشها و مناقشاتی که با **واردانس** و **اردوان وولگش** داشته اند، و داستان جنگ **گودرزیان** با **گوشانیان** و امثال آنها در تضعیف داستانهای آن سلسله راه یافت و از طرفی دیگر تشکیلات و سازمان حکومت دوره اشکانی یعنی **ملوک طوایف** آن عهد و دخالتی که خاندانهای نیرومند پهلوانی یعنی **پارتی** در امر **شاهنشاهی اشکانی** و دفاع از آن بر عهده داشته اند در سرگذشت **سلسله کیانی** منعکس گردید .

مطلب مهمتر دیگر آنکه پایان دوره کیانی در **اوستا** منشاء تقارنی شده است میان پادشاهان آن سلسله و اواخر سلطنت **هخامنشیان** در ایران و نقطه این اقتران سلطنت **بهمن** ملقب به **کی اردشیر** و ملقب **بدراز دست** است که در فهرستهای موجود در **اوستا** در زمره متعلقان و باز بستگان **کوی ویشتماسپ** است ولی در روایات موجود و مربوط بسلسله کیانی بجانشینی **گشتاسپ** رسیده و با **اردشیر اول** یکسان شده و القابی از قبیل **اردشیر** ، **طویل الباع** ، **طویل الیدین** ، **دراز دست** ، **دراز انگل** و مقرر و شر برای او آمده و بعضی از اعمال **شاهان هخامنشی** از قبیل باز فرستادن **یهود** به **اورشلیم** در **التنبیه مسعودی** و اختیار زنی **یهودی** در **عیون الانباء** و لشکر کشی به **یونان** در **تاریخ سنی ملوک الارض** و امثال اینها همه بعهد او انتساب یافته است .

منظور من از این بحث قبلاً نشان دادن عناصر متعدد تاریخی در داستانهای ملی ایران نیست زیرا چنین فرصتی را در دست ندارم بلکه مقصود من آنست که با وجود آنهمه امارات و قرائن تاریخی در داستانهای ملی ایران که انعکاسی از تاریخ قسمت شرقی فلات ایرانی در عهد قدیم بر سلسله **مادی** و **هخامنشی** است

و بعضی از آنها حتی در داستانهای مربوط به **شاهنشاهان غربی** مانند **کوروش** نفوذ کرده است ، دلیلی باهر است براینکه اکتفاء ما بمنابع غربی و ذکر آن قسمت از تاریخ ایران برای همه ایران و نابوده انگاشتن آنهمه اطلاعات سودمند که از روایات هند و ایرانی برمیآید و مسلماً اصالت بیشتری در نمایاندن افکار و عقاید و روحیات و فرهنگ ایرانیان قدیم دارد ، مطلقاً صحیح نیست .